

زندان در چرخه مبارزه طبقاتی

از: فرهاد سپهر

دریافت اخبار و اطلاعاتی از فجایع داخل زندان‌ها، موجب نفرت بشردوستان جهان می‌شود. این فجایع آن چنان وسیع و پرمناهند که گاه دور از ذهن می‌نمایند. با این حال تا چه هنگام با ابراز خشم و نفرت خود از این جنایات، می‌توانیم به مقابله با هجوم سرکوبگرانه حکومت بپردازیم؟

با بررسی تک بعدی شکنجه‌ها و میزان اعدام‌ها، سمت و سوی نادرستی برای درک کارکرد واقعی پدیده زندان، در سرکوب طبقاتی شکل می‌گیرد. هرگاه زندان و پدیده سرکوب، در پهنه گسترده مبارزه طبقات برای تأمین اهداف و منافع‌شان دریافت نشود؛ مجموعه ناهمگونی از وقایع خواهیم داشت که با انبوه سلايق شخصی و مثال‌های تاریخی بی‌شمار درهم آمیخته می‌شود. در این فغان و غوغا، آنچه مستتر می‌ماند، شیرازه مناسبات طبقاتی است که هم‌چنان زندان و سرکوب مخالفین را درخواست می‌کند. وظیفه دیگر این بشر دوستی‌های سترون، بی‌دورنما ساختن راه برون رفت از فجایع روزگار کنونیست. اعتراض، محکومیت، گزارشات مکرر نقض حقوق اولیه انسانی، تنها زمانی کارساز است که برای مقابله با اهرم‌های اعمال اقتدار جنایتکاران، اهرم‌های درهم‌شکستن چنین اقتداری به کار بسته شود. شاید بسیاری شرمگینانه آن را پنهان سازند، اما، در شرایط کنونی این اهرم، چیزی نیست جز اهرم اعمال اقتدار توده‌ها با سرشتی متضاد با ماهیت اقتدار حاکمان. تجربه بی‌دورنمایی و بالطبع سرخوردگی مبارزین، خاص شرایط کنونی نیست. «برشت» اوضاع راه، در هنگامه تسلط فاشیسم در آلمان، چنین روایت می‌کند:

«... خشم نیز، هم‌چون هم‌دردی، مقوله‌یی است مقداری: چیزی که به مقدار معینی وجود دارد و به مقدار معینی می‌تواند ظاهر شود. و بدتر از همه: این خشم همواره به مقداری که لازم خواهد بود، ظاهر خواهد شد. برخی از همکاران به من گفته‌اند، هنگامی که برای نخستین بار خبر قتل عام رفقای مان را به گوش‌شان رساندیم، فریاد نفرت‌شان به هوا برخاست و بسیاری کسان آماده کمک شدند. و این هنگامی بود که صد نفر را قتل عام کردند. ولی هنگامی که تعداد قربانیان سر به هزاران نفر زد و قتل عام را پایانی به چشم نمی‌آمد، سکوت همه جا را فراگرفت و دست‌هایی که برای کمک پیش می‌آمد کمتر و کمتر شد. آری چنین است: «وقتی جنایات بعد وسیعی پیدا کند، از نظرها پنهان می‌ماند. هنگامی که رنج‌ها تحمل ناپذیر شود آدمی دیگر فریادها را نمی‌شنود. انسانی را کتک می‌زنند و کسی که این صحنه را می‌بیند از هوش می‌رود. این کاملاً طبیعی است. اما هنگامی که فجایع، هم‌چون سیل جاری شود، دیگر هیچ به اعتراض فریاد بر نمی‌دارد.»^۱

کاهش دست‌های معترض، به معنای کاهش سرکوب و جنایت نیست. هرگاه زندان راه، چونان وسیله‌ای برای سرکوب جنبش طبقات تحت سلطه یک اجتماع معین دریابیم، برای درک سیاست‌های حکومت در مورد زندان و نیز راه‌های مقابله با آن، پیش از همه، نظرها به سوی مجموع مناسبات طبقات و راه‌های اعمال دیکتاتوری طبقاتی جلب می‌شود. مقوله زندان، در چنین مجموعه مرکبی، کارکرد واقعی خود را نمایان می‌سازد. شرح و بسط چنین وضعیتی، نیازمند فضا و موقعیتی دیگر است. آنچه در اینجا به آن پرداخته می‌شود، طرح اولیه‌ایست از پدیده‌ای به نام زندان.

سرکوبگری: ایدئولوژی حاکم

دیکتاتوری طبقاتی از روش‌های مختلف برای سیطره بر کلیت حیات مادی و معنوی جوامع استفاده می‌کند. توازن و ترکیب بین این روش‌ها، بستگی به عوامل و شرایط گوناگونی دارد که کاربست مشخص آن در هر جامعه، شکل خود ویژه‌ای را پدید می‌آورد. این روش‌ها، حتی در جامعه‌ای واحد، در دوره‌های مختلف تاریخی نیز اشکال گوناگونی می‌یابند.

پایدارترین، محبوب‌ترین و مقبول‌ترین شکل اعمال دیکتاتوری برای حاکمان، استفاده از اهرم «اقتناع و استدلال» برای طبقات تحت سلطه است. اقتناع و استدلال یا به عبارتی آشناتر، ایدئولوژی حاکم، نقشی بس پیچیده در خاموشی آتش اعتراضات طبقات محکوم دارد.

از ریش سفیدان جوامع اولیه در حال فروپاشی گرفته تا قدرت‌های امپریالیستی موجود، هریک به شیوه‌ای این ابزار را به خدمت گرفته‌اند.

توتم، شمن، جادوگر قبيله، ریش سفیدو... وحدت ایدئولوگ و ایدئولوژی انسان بدوی را گواهی می‌دهد. سمت و سوی این ایدئولوژی صریح و ساده است: انتقال اضافه تولید اجتماعی به سوی «ریش سفیدان».

هم‌هنگام با فرآیند پیچیدگی تولید مادی، ایدئولوژی حاکم نیز اشکال پیچیده‌تری را پدید می‌آورد. ظهور حکومت فرعونى در مصر، شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم، نمی‌توانست بدون یاری «خدایان»، کاهنان، موبدان، مغان و تمامی تطهیرکنندگان «سایه خدا» در روی زمین صورت پذیرد. «فرزند آفتاب» مجالى برای مقاومت در مردم ژاپن باقى نمی‌گذارد.

چند صباحی بعد، مثلث «دارالحکومه، بازار و عبادتگاه» در قلب هر شهر قرون وسطایی، نبض زندگی شهری را در اختیار می‌گیرد. در اروپا کلیسا و در خاورمیانه مسجد، پایگاه اصلی ایدئولوژی حکومتی می‌شود. تغییر حاکم یا منافع حاکمان نیز در قالب جنگ‌های بین مذاهب یا شعبات یک مذهب، «بحران ایدئولوژیک» قرون وسطایی خون‌باری را پدید می‌آورد. جنگ‌های صلیبی، جدال کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در اروپا، سنی و شیعه در خاورمیانه از بارزترین نمونه‌های چنین «مبارزه ایدئولوژیک» قرون گذشته هستند.

و اما ایران...!

برای ایرانیان، به‌خصوص با ظهور بدهیست و کریه اسلام شیعی در دو دهه اخیر، به‌عنوان ایدئولوژی دولت جمهوری اسلامی، کاملاً رابطه سرکوب سیاسی و طبقاتی با استفاده از اهرم‌های ایدئولوژیک نمایان شده است. به تجربه لمس کرده‌ایم که تک تک آیات و فتواها چگونه گوشه‌ای از حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و شخصی ما را پای‌مال ساخته و خیل «لشکریان گمنام امام زمان» را به مقابله با پیشروان جامعه ایرانی گسیل داشته است.

«فان حزب الله هم الغالبون»، سنگ بنای حکومت فاشیستی-مذهبی جمهوری اسلامی، در قالب «حزب فقط حزب الله...» حکم نابودی و سرکوب تمام احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی مخالف در ایران را صادر کرد. در سال‌های نخست پس از سرنگونی شاه، توهم مذهبی توده‌های مردم، اهرم نیرومند حکومت، برعلیه جریان‌ات پیشرو بود. این یکی از نمونه‌های فجیع و تاریخی کمک‌گیری از ایدئولوژی اسلام در سرکوب طبقات تحت ستم در ایران به‌شمار می‌رود. با بیداری تدریجی توده‌های مردم و شروع جدایی از مذهب و حکومت مذهبی، جمهوری اسلامی از یک خودویژگی تاریخی در حفظ و دوام خود سود جست: «اسطوره خمینی»!

سرکوبگری: آتوریته، قهر

آتوریته خمینی، یک نمونه کلاسیک اعمال اقتدار، در نبود برهان عقلی است. «مرجع تقلید شیعه» و «پاپ اعظم» شیعیان، سلاحی بس مخرب برای بشریت و ایران بود. پیروان و شاگردان او، در طول سالیان دراز به «مریدان امام» تبدیل شده بودند. چنین «مریدانی» تربیت‌شده سیستم سنتی حوزه‌های دینی شیعه و به‌خصوص حوزه علمیه قم بودند. در حقیقت بافت اصلی

حکومت توسط «مقلدین امام» شکل می‌گرفت. اینان، علی‌رغم اختلافات شدید درونی، در دوران سرکوب جنبش انقلابی ایران، همواره به مدد آتورپته خمینی، چفت و بست‌های سست شده جمهوری اسلامی را محکم می‌کردند.

«اسطوره خمینی» نمایشی از پذیرفتن بی‌چون و چرای فردی از جانب توده‌های بسیار بود که به‌سرعت درهم شکست و محدود به دایره جماعت سیاه‌کار و پلیدی شد. مخاطبین او، پیش از سرنگونی رژیم شاه، بی‌هیچ استدلالی، او را پذیرفته بودند. در شکل‌گیری آتورپته خمینی، نشانی از عقل‌گرایی و دلایل عمیق فکری نبود. به‌همین خاطر وی، به سرعت موجودی درهم شکسته و منفور برای بخش زیادی از پیروان توهمزده دوران انقلاب شد.

خمینی، در دوره شاه، برای کسب آتورپته از ابزارهایی استفاده کرد. بنابه ایدئولوژی حاکم، «مرجع تقلید شیعه» مقام و نفوذ جا افتاده‌ای داشت. شاه نیز به عنوان «نظر کرده حضرت عباس!» از چنین نفوذی به نفع خود بهره‌برداری می‌کرد. در این حال و هوا، خمینی جایگاه خود را به‌ویژه با «اتکاء به قادر متعال!» و باور افراد به مذهب تحکیم کرد.

سرکوب و شکست جنبش‌های سیاسی پیشرو در دوره شاه، مجالی بود که خمینی پاسخ به نیازهای طبقات محکوم را، به گذشته‌ای موهوم حواله دهد. توده‌ها در انتظار پاسخی بودند و چنین پاسخی از سوی خمینی و مریدانش داده شد: «به قدرت صدر اسلام» بازگردید!

تا زمانی که این توهم شیوع داشت، خمینی نیاز به استفاده از اهرم دیگر سرکوب طبقاتی را کمتر احساس می‌کرد. به موازات کاهش آتورپته خمینی، که به‌سرعت از فردای به حکومت رسیدنش و حتی چند ماه پیش از قیام بهمن ۱۳۵۷ آغاز شد، جبر و عنف جایگزین ابهت پوشالی «امام» شیعیان گشت.

استفاده از زور و قوای قهریه، زمانی افزایش می‌یابد که اقناع و استدلال (ایدئولوژی حاکم) و آتورپته حاکمان، رنگ باخته باشد. ضعف دو اهرم قبلی، از طریق شدت سرکوب و قهر پوشانده می‌شود. همه دولت‌ها خواستار کمترین سرکوب هستند تا بقای طولانی‌تر و پایدارتری داشته باشند. خشونت، به هنگام بی‌اثر شدن روش‌های دیگر سرکوب طبقاتی، گسترش می‌یابد. عقل، منطق، استدلال، عطوفت و انسانیت و... به کناری می‌روند و چهره بی‌نقاب سرکوبگری طبقات حاکم نمایان می‌شود. سرکوب تنها برای درهم شکستن مادی و فیزیکی مخالفین نیست. ای بسا بیشترین توجه حاکمان به ایجاد ترس و هراس در مجموعه طبقات تحت سلطه است. نظریه‌های مرتبط به اعمال قهر و ابزارهای آن، به خوبی عامل ترس را مورد توجه قرار داده‌اند. اگر توده‌ها به منافع طبقاتی خود خیانت نمی‌کنند، ترس می‌تواند آنان را از تحرک بیشتر برای احقاق حقوق‌شان بازدارد. اما تا حد معینی!

سرکوبگری: قتل عام، اعدام و زندان

امحای فیزیکی فرد یا گروه‌های وسیعی از افراد، در دوره‌های پیش از سرمایه‌داری راه ساده و بی‌بازگشتی برای پاسخ به مخالفین حکومت بود. اضافه تولید اجتماعی در حدی نبود که بتوان تعدادی «نان‌خور» اضافه نیز در زندان‌ها نگهداشت. این نافی نگهداری تعدادی از افراد در سیاه‌چال‌ها، یا در دوره‌هایی به بردگی یا بیگاری واداشتن آنها نبود. به‌عبارت دیگر، در جوامعی که مازاد اجتماعی در حدی نیست که افراد، بدون کار نگهداری شوند، یا به بردگی، یا به اعمال شاقه محکوم می‌شوند و یا به مرگ. موارد استثنایی معمولاً شامل در حبس نگاه‌داشتن افرادی از طبقات بالایی یا مرفه‌تر بود که تأمین معاش آنها در بیشتر موارد از مال و مکتب خانوادگی‌شان تأمین می‌شد.

پیدایش سرمایه‌داری، افزایش ظرفیت تولید اجتماعی و رشد پیچیدگی سیاسی جوامع، زندان را به‌عنوان اهرمی با قابلیت زیادتر برای طبقات حاکم مطرح ساخت. تا پیش از این، زندان در کنار «تنبیهات» و کشتارهای قرون وسطایی، پدیده گسترده و شایعی به حساب نمی‌آمد. نیازی به یادآوری نیست که هم‌چون خود سیستم سرمایه‌داری، زندان نیز از دل جامعه کهن و پوسیده قبلی، بسیار بطئی رشد کرد و گسترش یافت.

از لحاظ نظری، متفکرین و اندیشه‌پردازان انقلاب بورژوازی نیز به مقابله با قساوت و بی‌رحمی فئودالی برخاسته بودند. منتسکیو در «روح القوانين» از منادیان تناسب بین جرم و مجازات شد. در طلوع انقلاب کبیر فرانسه، چنین خواستی، زمینه‌های پیشرفت حقوق مدنی توده مردم را نسبت به سرکوب‌های خونین قرون وسطایی در برداشت. چنین پیشرفتی در چارچوب نظام سرمایه‌داری قرن هفدهم، هجدهم و نوزدهم، به تدریج و با رنج‌های بسیار حاصل شد. هنوز در نیمه دوم قرن نوزدهم، در اعتراض به مجازات‌های بی‌رحمانه مبارزه ادامه داشت. ویکتور هوگو با نوشتن «بینوایان»، بخشی از شرایط مشقت بار روزگار را در محدوده درک و دیدگاه خود به تصویر می‌کشد.

به دست آوردن حقوق مدنی که با کاهش قتل‌عام‌های بدون محاکمه آغاز شد، در قرن بیستم نیز در اروپا و آمریکا استمرار یافت. در آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا، خواسته‌های قرون هفده و هجده اروپا در مورد مجازات و زندان‌ها، با تاخیری طولانی از نیمه دوم قرن نوزدهم تاکنون دیده می‌شود. عدم پاسخ به خواسته‌های سیاسی و اجتماعی مردم جهان سوم در این زمینه، موجب وسیع‌ترین طیف مخالفت‌ها با دولت‌های جهان‌سومی شده است. جمهوری اسلامی یکی از وحشی‌ترین دولت‌ها در این زمینه به‌شمار می‌رود.

استفاده از زور و به‌ویژه زندان، کاربردی چندگانه برای طبقات حاکم دارد: این پدیده تکیه‌گاه مهم دولت‌های پوسیده‌ایست که از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی به ورشکستگی رسیده‌اند و اتوریته فرد و یا حزب حاکم نیز در میان طبقات محکوم درهم شکسته شده است. سرکوب، زورگویی، گسترش هراس در تمام سطوح اجتماع، زندان و اعدام‌ها، آخرین سلاح‌های حاکمان برای حفظ قدرت است.

در عرصه سیاسی، حکومت همواره در لحظات شدت‌گیری مبارزه طبقاتی، به سراغ آگاه‌ترین و فعال‌ترین نیروهای طبقه یا طبقات محکوم می‌رود. بازداشت و زندان، در درجه اول نقش فعال آنان را در مبارزه طبقاتی جاری، از آنان بازمی‌ستاند. یک جامعه، در همه لحظات در غلیان و شور مبارزاتی نیست، بنابراین برای حکومت (و هم‌چنین مخالفان) بسیار مهم است که در این دوران انقلابی و یا اعتلای مبارزاتی چه نیروهایی از طرفین در عرصه بالفعل سیاسی اجتماع حضور دارند. خارج کردن بخش زیادی از فعالین سیاسی طبقات محکوم از چنین عرصه‌ای، توازن قوا را به نفع حکومت تغییر می‌دهد. در این بزنگاه تاریخی، طبقات حاکم قادر به مهار و فرونشاندن آتش مبارزات مخالفین می‌شوند. یک اشتباه در این مورد کفایت تا شیرازه یک حکومت را متلاشی کند. از همین روست که سردمداران جمهوری اسلامی، در گفتگوهای غیررسمی و خصوصی، این جمله را تکرار می‌کنند: «اشتباه رژیم شاه را تکرار نمی‌کنیم!»

کاربرد بعدی و مهم‌تر، تاثیر اجتماعی-سیاسی ناشی از سرکوب و زندان در مجموع جامعه است. حکومت با اسیر ساختن افراد با تجربه و پرتحرک سازمان‌های سیاسی مخالف، توده‌ها را بی‌سر و بدون سازمانده می‌کند. در حقیقت سازمان مقابله با خویش را بی‌رهبر و بی‌تشکل و در صورت امکان منهدم می‌سازد. خامنه‌ای در سال ۱۳۶۶ به صراحت اعتراف کرد که «هدف ما، منهدم ساختن سازماندهی، سازمان‌هاست»!

زندان به موازات دو کاربردی که در بالا گفته شد، جنگ روانی یک طرفه‌ای را بر علیه طبقات محکوم دامن می‌زند که هدف آن ایجاد ترس و توسعه هراس در تمامی سطوح جامعه است. اگر بپذیریم که مبارزه طبقاتی را در سه حوزه سیاسی، اقتصادی و تئوریک بایستی دنبال کرد؛ آن‌گاه در حوزه مبارزه سیاسی زیر مجموعه‌های دیگری را باید دید که «جنگ روانی» طبقات متخاصم نیز یکی از آنهاست.

تفسیر پدیده زندان و ایدئولوژی حاکم

تبیین مقوله زندان، با این مقدمات، راهیست پریچ و خم. مشخص تر ساختن این نمای کلی با بسیاری از جزئیات و ریزینی‌ها، بر تعمیق مبارزات عادلانه مردم اثری مثبت و پویا خواهد داشت. با این حال، یک امر قطعی است: زندان مقوله‌ایست تاریخی-طبقاتی و هرگونه بررسی جدی و هدف‌مندی، بایستی چنین واقعیتی را در نگرش به مقوله زندان دریابد. در نگاه اول شاید چندان اهمیتی نیابد که زندان حاصل پلیدی‌ها و غریزه پرخاشگری نوع انسان است یا پدیده‌ایست تاریخی-طبقاتی، لیکن وقتی زنجیره استدلالات به پنهان ساختن ریشه‌های واقعی این پدیده منجر می‌شود، تاکید بر طرح درست موضوع نیز اهمیت خود را نشان می‌دهد. کسانی که خشونت و غریزه پرخاشگری انسان را نقطه شروع تحلیل خود قرار می‌دهند، کاری جز پنهان ساختن خشونت حاصل از جامعه منقسم به طبقات متخاصم و رازگونه ساختن پدیده زندان انجام نمی‌دهند.

زندان، به طریق اولی، حاصل تفاوت‌های فرهنگی یا ایدئولوژیک بین اقوام و ملت‌های مختلف نیز نیست. دولت‌های بسیاری مبنای استدلال خود را بر چنین «تفاوت»هایی می‌گذارند. به صورت نمونه‌وار در دهه‌های اخیر، کشورهای مرتجع خاورمیانه بر اسلام تاکید کرده‌اند. ته‌مانده ناسیونالیسم عربی، ترکی یا نمونه ورشکسته ایرانی‌اش نیز گاه به کمک پوشش مذهبی سرکوبگری طبقاتی آمده‌اند.

در آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی، ناسیونالیسم کور و شووینیسیم افراطی، پوشش ایدئولوژیک چین سرکوب طبقاتی را فراهم می‌کند.

و در پیچیده‌ترین و خطرناک‌ترین شکل آن، امپریالیسم آمریکا و اروپا در پوشش دفاع از «حقوق بشر»، «آزادی» و «مبارزه با تروریسم» به سرکوب مخالفان داخلی و بین‌المللی خود پرداخته است.

یافتن انسان سرکوب‌شده و اسیر، در زیر آوار رنگارنگ استدلالات ساده و یا پیچیده حاکمان، تنها از طریق درک تمامی آنها، در مجموعه مناسبات طبقاتی جامعه مشخص امکان‌پذیر است. در آن هنگام درمی‌یابیم سرکوب چه زمانی آغاز می‌شود، تا کجا گسترش می‌یابد، بر چه کسانی ضربه وارد می‌آورد و به چه دلیل زندان از انبوه فعالین سیاسی پرمی‌شود و هدف این همه پلشتی و قساوت چیست؟ برای مقابله با این قساوت‌ها، چاره‌ای نداریم جز آگاه ساختن، آگاه از گذشته، اکنون و آینده مبارزات طبقات.

Dialog

**Postamt 1 / Postlagernd
04109 Leipzig / Germany**

گفتگوهای زندان ویژه اینترنت

**E-mail: dialogt@web.de
Internet: www.dialogt.net**

بی‌نویس:

¹ فاشیسم، برتولت برشت، نخستین کنگره جهانی نویسندگان، پاریس، ۱۹۳۵